

مطالعه فرایند تنشی گفتمان ادبی

حمیدرضا شعیری

استادیار دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ وصول: ۸۴/۸/۱۰

تاریخ تأیید نهایی: ۸۴/۹/۱۳

چکیده

مطالعه فرایند تنشی گفتمان ادبی، مبتنی بر بررسی تعامل بین گستره‌ها و فشاره‌های گفتمانی است. پایگاه اندیشه‌ای چنین مطالعه‌ای را باید در نظریه‌های زبانی مربوط به حوزه آواشناسی جست: تکیه برهای زبانی از دو ویژگی مهم پیروی می‌کنند؛ یا این‌که از فشار و شدت برخوردارند که اوج آن‌ها را در پی دارند و یا این‌که بدون فشار و ضعیف‌اند که افت آن‌ها را سبب می‌شوند. اما در گفتمان ادبی، به دلیل فرایندی بودن عملیات زبانی این اوج و افت خود را در طول گفتمان نشان می‌دهند. از تعامل بین فشاره‌ها و گستره‌های گفتمانی چهار طرح‌واره فرایندی شکل می‌گیرد که عبارتند از الف) طرح‌واره فرایندی افت فشاره عاطفی و اوج گستره شناختی؛ ب) طرح‌واره فرایندی اوج فشاره عاطفی و افت گستره شناختی؛ ج) طرح‌واره فرایندی اوج هم زمان فشاره‌ها و گستره‌ها؛ د) طرح‌واره فرایندی افت هم زمان فشاره‌ها و گستره‌ها. مطالعه این فرایندها از یک سو نشان خواهد داد که گفتمان ادبی جریان سیال است که هیچ‌گاه نمی‌توان آن را پایان یافته یا تثبیت شده دانست، و از سوی دیگر مشخص خواهد کرد که چگونه دو گونه شناختی و عاطفی در تعامل با یکدیگر سبب تولید معنا می‌شوند.

مقدمه

همان‌طور که امروزه اصول نشانه-معناشناسی نوین بر آن تکیه دارد، تولید زبانی نوعی عملیات است که منجر به شکل‌گیری معنا می‌شود، این معنا می‌تواند صریح و یا انتزاعی باشد. این نکته نیز مسلم است که هر چه تولیدات زبانی از گونه‌های رایج و روزمره زبانی فاصله بگیرند و به گونه‌های غیر معمول، استعاره‌ای، ادبی و یا هنری نزدیک‌تر شوند، معنا نیز به شکل انتزاعی‌تری بروز کند. اما آنچه که در این بحث دارای اهمیت می‌باشد این نکته است که در هر دو حالت، عمل زبان عملی هدف‌مند است. یعنی این‌که در هر حال تولید زبانی جایگاهی است که از آنجا معنا نشانه گرفته می‌شود. پس، تولید، جایگاه و نشانه‌گیری سه عنصر مهم از عملیات زبانی است که سبب می‌گردد تا دیگر ما از «فرایند» تولید زبانی صحبت به میان آوریم. چرا که فرایند، حرکتی است که از جایگاهی و با هدف پیشروی و دستیابی به گونه معنایی متفاوت شکل می‌گیرد. نکته مهم دیگری که از این استدلال ناشی می‌شود، این است که چنین فرایندی نمی‌تواند نتیجه یک اتفاق باشد و اگر هدفمندی آن را بپذیریم، باید اذعان داشته باشیم که این امر از ناحیه کسی که مسئول تولید آن است، پشتیبانی می‌شود. همین مسئولیت‌پذیری به هنگام تولید زبانی است که گفتمان خواننده می‌شود. بر این اساس، گفتمان عملیاتی است که منجر به تولید گفته می‌گردد و دارای سه ویژگی مهم حضور مداری، موضع‌گیری مرکزی و هدفمندی است. در میان گفتمان‌های مختلفی که وجود دارند، گفتمان تنشی به دلیل بهره‌مندی از دو بعد شناختی (هوشمند) و عاطفی که همواره در تعامل با یکدیگر بوده و به پیروی از اصل سیالیت نشانه‌ها، می‌توانند رابطه‌هایی هم‌سو و ناهم‌سو را که از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند، پدید بیاورند.

در واقع، هدف اصلی ما از این مقاله، مطالعه چگونگی شکل‌گیری فرایند تنشی گفتمان در تبیین این موضوع مهم است که امروزه سخن‌پردازی، کنشی تثبیت‌یافته و از قبل تعیین شده نیست، بلکه روند زنده شدن است که یا سیر تکاملی نشانه و یا سیر قهقرایی آن را نشانه می‌رود.

بحث و بررسی

هر گاه بحث گفتمان به میان می‌آید، سخن نیز به عنوان یک امر یا جریان مرتبط با

گفتمان مطرح می‌شود. به همین دلیل لازم است که در آغاز، به تبیین جایگاه سخن در ارتباط با گفتمان پردازیم. به عقیده ژاک فونتنی، سخن «عملیاتی است که نمی‌توان در آن روند تولید، یعنی گفتمان، را از محصول آن، یعنی گفته جدا کرد» (فونتنی، ۱۹۹۸، ص ۸۱). این تعریف به خوبی نشان می‌دهد که سخن از یک سو با تولید گفتمانی و از سوی دیگر با محصول آن مرتبط است. در واقع، اگر در مطالعات گفتمانی، فقط خود را به گستره محصول یعنی گفته محدود کنیم، بی‌شک دچار نوعی ایستایی و تنگ نظری در مطالعه و بررسی خود می‌شویم. چرا که محدود شدن به گفته، به معنی در حصار واحدهای زبانی قرار گرفتن است؛ و چنین کاری نتیجه‌ای جز محدود کردن مطالعه به نظام زبانی ندارد. به دیگر سخن، توجه بیش از اندازه به واحدهای زبانی، ما را مجبور به تعمیم دادن بسیاری از داده‌ها به همه تولیدات زبانی ساخته و به این ترتیب زبان تبدیل به نوعی نظام و نه فرایند می‌شود. بنابراین، زبان را نظام دانستن یعنی حذف همه پتانسیل‌های ممکن از آن و محروم ساختن آن از همه دگرگونی‌های ممکن. بر این اساس، سخن نه به دنبال استفاده از واحدهای یک نظام و نه رمزگان از قبل تعیین شده است. چنین دیدگاهی دارای کارایی بسیار محدود مثل مطالعه رمزگان مربوط به علائم راهنمایی و رانندگی است. در حالی که سخن پی در پی در حال به هم ریختن و دگرگون کردن واحدهای نظامی است که قبل از آن به واسطه دیگر تولیدات زبانی به ثبت رسیده‌اند. به این ترتیب، سخن ایجادکننده گونه‌های جدیدی است که در قالب واحدهای نظام‌مند تثبیت شده و از قبل تعیین شده نمی‌گنجند. به قول ژان دی یو، «سخن تولیدی است که نشان دهنده شیوه رفتاری خاصی از سخن پرداز است؛ به این دلیل که سخن پرداز عهده‌دار و مسئول صحت سخنان خود بوده و برای نیل به این مقصود در صدد تأثیرگذاری بر مخاطب بر می‌آید» (ژان دی یو، ۱۹۹۷، صص ۶۶-۶۷). در همین رابطه است که هر سخن مملو از داورها، ارزش‌گذاری‌ها و دیدگاه‌های سخن پرداز است. بنویسند نیز تأکید دارد که «هر گفتمان شکل گرفته از یک سخن پرداز و یک مخاطب است که هدف فرد اول تحت تأثیر قرار دادن فرد دوم به هر شکل ممکن است» (بنویسند، ۱۹۷۴، ص ۲۴۲).

سخن با توجه به توضیحات بالا، عملیات یا مجموعه عملیاتی است که خود همچون شاخص‌های کنترل‌کننده سخن عمل می‌کند. پس در بحث سخن، اولین و مهم‌ترین امری که باید به آن توجه شود، عمل زبانی است. اینک باید دید که شاخص‌های اصلی چنین عملیاتی

کدامند.

موضع‌گیری گفتمانی؛ همان‌طور که می‌دانیم، به هنگام شکل‌گیری کارکرد نشانه‌ای، سخن باید بتواند بین برونه‌ها- که عناصر مربوط به صورت‌های زبانی را در اختیار او قرار می‌دهند- و درونه‌ها- که عناصر مربوط به محتوا را در اختیار او می‌گذارند- به نوعی تبادل دست یابد. چنین تبدالی همان موضع‌گیری است که یکی از شاخص‌های اصلی عملیات سخن به شمار می‌رود. در حقیقت با سخن گفتن است که عمل سخن به اعلام موضع می‌پردازد. در این صورت، عمل سخن یعنی بهره‌مندی از نوعی حضور. ژاک فونتنی معتقد است که «سخن گفتن یعنی چیزی را به کمک زبان برای خود حاضر ساختن» (فونتنی، ۱۹۹۸، ص ۹۲). بر این اساس، اگر اولین عمل زبانی را بتوان به حاضرسازی تعبیر کرد، بی‌درنگ نیاز به جسمی که بتواند این حضور را احساس کند، مسلم می‌شود. با توجه به همین اصل است که در تولید سخن با نوعی عمل‌کننده مواجه‌ایم که جسمانه^۱ نامیده می‌شود. علت این نامگذاری این است که جسم مانند نشانه‌ای عمل می‌کند که قادر به دریافت و واکنش نسبت به هر آنچه که دریافت می‌کند، است (از شدت شرم قرمز می‌شود). این جسمانه که قادر به احساس است، اولین شکلی است که عامل گفتمانی به خود می‌گیرد. حتی قبل از این‌که بتوان برای چنین عاملی هویتی خاص، مثل فاعل گفتمانی قائل شد، او به عنوان مرجعی حساس نسبت به هر آنچه که پیرامون او حضور دارد، مطرح می‌باشد.

از طریق همین شاخص‌های ارجاعی^۲ است که ما با نوعی موضع‌گیری حساس و موردی با خاصیت ارجاعی مواجه می‌شویم. علاوه بر این، همین شاخص‌های ارجاعی سبب ایجاد گستره^۳ (بسط) یا فشاره‌های^۴ (قبض) گفتمانی می‌شوند. تحقق فشاره یا گستره عاطفی در سخن نیز حکایت از نوعی موضع‌گیری گفتمانی دارد. در صورت بروز فشاره، ما با درونه زبانی مواجه می‌شویم که در این حالت، جسمانه بر روی آنچه که از درون موجب ایجاد تنش و فشار در او می‌گردد، متمرکز می‌شود. اما در صورت بروز گستره، ما با برونه زبانی مواجه‌ایم که در این حالت، جسمانه متوجه بروز مواضع، کمیت، ابعاد و فاصله‌های بیرونی می‌گردد. در

1- le corps propre

2- déictiques

3- extensité

4- intensité

فشاره‌ها، احساس و ادراک و عواطف نقش فعال دارند. در صورتی که در گستره‌ها، تعدد، کثرت، کمیت نقش اصلی را ایفا می‌کند. فشاره، موضع‌گیری گفتمانی را به سمت و سوی هدایت می‌کند که تبدیل به نوعی هدف‌گیری می‌شود. برعکس، گستره موضع‌گیری گفتمانی را به نوعی دریافت تبدیل می‌کند.

«اتصال و انفصال گفتمانی» (کورتز، ۲۰۰۳، ص ۱۱۲). به محض این‌که موضع‌گیری تحقق می‌یابد، کارکرد شاخص‌های ارجاعی آغاز می‌شود و به این ترتیب، موضع‌های جدیدی پدیدار می‌شوند که نه تنها قابل شناسایی می‌شوند، بلکه با موضع اولیه وارد ارتباط می‌شوند. به عنوان مثال: انفصال گفتمانی (او، غیر این‌جا، غیر اکنون) سبب عبور از وضعیت مادر یا اولیه به وضعیت‌های جدید می‌شود. این در حالی است که اتصال گفتمانی (من، این‌جا، اکنون) همواره در جست و جوی وضعیت مادر یا اولیه است. شاخص‌های انفصالی دارای جهت، برش‌پذیر و دگرسویند. به لطف همین دگرسوایی است که دنیای سخن‌گام‌هایی فراتر از «حال زیستی» برداشته و خود را از حضور بسیار بسته واقعیت‌جو جدا می‌کند. بی‌شک، در این حالت، سخن از حصار خود رها می‌شود و اگر چه از فشاره‌های آن کاسته می‌شود، اما بر گستره‌های آن افزوده می‌گردد و همین امر سبب بروز مکان‌ها و زمان‌های متفاوت یا کنش‌گرانی جدید می‌شود. پس، شاخص‌های انفصالی سبب تعدد و کثرت در سخن‌اند و بسط و گسترش آن را در پی دارند، بر این اساس، دنیای جدیدی از سخن باز می‌شود که ما در آن با مکان‌ها، زمان‌ها و کنش‌گرانی نامحدود و بی‌نهایت مواجه‌ایم.

اما اتصال گفتمانی تک سو و تک بعدی است. سخن در این شرایط راهی جز جست و جوی وضعیت اولیه یا مادر را ندارد. اگر چه بازگشتی کامل به وضعیت مادر، به علت احساس دستیابی به آن و با توجه به فاصله‌ای که «جسمانه» با آن دارد، ممکن نیست؛ اما می‌توان گفت که نوعی شبه وضعیت مادر ایجاد می‌شود. به این ترتیب، سخن به بازنمودی از «من، این‌جا، اکنون» تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی راه بر گستره سخن بسته می‌شود، چرا که شاخص‌های گفتمانی در نزدیک‌ترین فاصله ممکن نسبت به مرجع خود قرار دارند. در این حالت، فشاره‌های گفتمانی در اولویت قرار می‌گیرند و سخن سمت و سوی حسی- ادراکی و عاطفی، یعنی بسیار نزدیک به درونه‌ها می‌یابد. در اینجا است که سخن در حصار بسیار تنگ شاخص‌های انفصالی قرار گرفته و بر روی خود خم می‌گردد تا نوعی وحدانیت عامل گفتمانی

شکل گیرد. وحدانیتی که ثمره آن چیزی جز محدودیت، تنگنا، عدم تعدد و تک سویی نیست. موضع‌گیری گفتمانی نوعی عمل سخن است که به واسطه حضور، یعنی عمل حاضرسازی که خود متشکل از دو قطب گستره و فشاره است، تحقق می‌یابد. از نظر هرمان پارت (پارت، ۲۰۰۱، ص ۱۳) «حوزه حضور حوزه‌ای است که به طور مستقیم با هدف‌گیری و دریافت مواجه است»؛ فشارها ما را با هدف‌گیری و گستره‌ها ما را با دریافت مواجه می‌سازند. در این حالت، می‌توان از کارکرد معرف گونه سخن صحبت کرد. به این معنی که سخن، معرف چیزی است. این معرف بودن است که فشاره و گستره را در تعامل با یکدیگر قرار می‌دهد و از آن گونه‌ای نشانه-معنایی می‌سازد.

همچنین مشاهده کردیم که موضع‌گیری گفتمانی می‌تواند با اتصال^۱ و انفصال^۲ گفتمانی نیز در ارتباط باشد. در این حالت، دیگر سخن نقش معرف را ایفا نمی‌کند، بلکه دارای کارکردی باز نمودی است. در صورتی که موضع‌گیری گفتمانی متکی بر اتصال باشد، سخن باز نمودی از خود و دنیای خود را به اجرا می‌گذارد. و در صورتی که موضع‌گیری گفتمانی بر انفصال استوار باشد، باز نمود دنیایی دیگر در کار است. اینک اگر بخواهیم این موضع‌گیری گفتمانی را به صورت دقیق‌تر و به شکل نمایشی یا به وسیله صحنه‌پردازی نشان دهیم، می‌توانیم آن را به صورت میدانی عملیاتی در نظر بگیریم، تا بهتر بتوانیم عناصر آن را برشماریم: ۱) مرکز مرجعیت ۲) افق‌های میدان سخن ۳) عمق میدان سخن که مرکز مرجعیت را به افق‌های آن مرتبط می‌سازد ۴) میزان قدرت فشاره‌ها و گستره‌های این عمق.

مرکز مرجعیت^۳ همان جایگاهی است که «جسمانه» در آنجا مستقر است و از آن نقطه تمام عملیات سخن را فرماندهی می‌کند. این مرکز، محل اوج فشاره گفتمانی و افت گستره آن است. چرا که همین مرکز است که درونه گفتمانی را در بالاترین مدار قدرت به میدان عملیات سخن می‌کشد. بدون انفصال گفتمانی، مرکز مرجعیت به خود محدود گشته و فقط خود را حس خواهد کرد. در این حالت است که ما با هیجان‌ات تند و بدون گستره مواجه خواهیم شد. افق‌های میدان سخن افق‌هایی‌اند که حوزه حضور را نامحدود ساخته و بر گستره آن

1- embrayage énonciatif

2- débrayage énonciatif

3- centre déictique

می‌افزایند. این عمل گستردگی حوزه حضور، می‌تواند تا جایی ادامه یابد که به بروز غیر حاضر و غایب منتهی شود. بر این اساس، افق‌های میدان سخن را می‌توان به فشاره‌ای با قدرت بسیار ضعیف و گستره‌ای با قدرت بسیار بالا تعبیر کرد. اگر چه این گستره بسیار بالا در افق سخن موجب ضعیف شدن و از دست رفتن فشاره‌ها یا درونه‌های حسی- ادراکی و عاطفی می‌شود، اما از سوی دیگر باعث گشایش در سخن و ایجاد فاصله بین مرکز مرجعیت و افق‌های سخن می‌گردد، که این امر تأثیر بسیار زیادی در رهایی سخن از حصار خود دارد. اما نباید فراموش کرد که همواره امکان رجعت به فشاره‌های بالا و ایجاد حوزه عملیاتی جدید وجود دارد که در این صورت میدان عملیاتی سخن سمت و سویی متفاوت یافته و در رقابت با میدان عملیاتی گستره‌ها قرار می‌گیرد.

عمل سخن که تا این‌جا به بحث و بررسی در مورد آن پرداختیم، همان‌طور که تصریح شد به حوزه حضور مربوط می‌شود. اگر چه حضور بعدی از عملیات گفتمانی است که سبب می‌شود تا ارزش‌هایی با ویژگی‌های عاطفی و حسی- ادراکی شکل گیرد، اما این تنها میدان فعالیت سخن نیست. عمل سخن عملی پیچیده است که تنها به حوزه احساسات محدود نمی‌شود، بلکه هوشمند نیز بوده و به همین دلیل در برگیرنده سلسله اطلاعات و شناخت‌هایی است که ما به دنبال پی بردن به شرایط تولید و چگونگی کارکرد آن‌ها در سخن ایم. به عنوان مثال، زمانی که ما در خوانش خود از سخن، به دنبال فهم چگونگی عملکرد آنیم، باید بتوانیم عناصر مختلف آن را با یکدیگر مقایسه کرده، مطالعه تقابلی نموده، به چالش کشیده و با تعمیم آن‌ها از مرز محدود حضور بگذریم. تنها به این قیمت است که امکان مطالعه‌ای کامل از عمل سخن فراهم می‌آید.

هوشمندی عمل سخن جریانی نیست که بر تقطیع، طبقه‌بندی و تقابل صرف نشانه‌ای استوار باشد. چرا که پویایی نشانه‌ها در زنجیره‌ای کامل به دست می‌آید که چنین زنجیره‌ای فقط در شرایط فرایندی عمل کرده و قابل تحقق است. به همین علت است که نشانه‌ها در تعامل با یکدیگر، در چالش یا تبانی قرار گرفته و فرایندی را رقم می‌زنند که مسئول مستقیم تولید معناست. این همان نکته‌ای است که ما را از نشانه‌شناسی سنتی، یعنی مطالعه نظام‌مند نشانه جدا کرده و به نشانه- معناشناسی نوین، یعنی مطالعه فرایندی (پروسه‌ای) نشانه‌هایی که معنا را در زنجیره‌ای پویا هدف گرفته‌اند، منجر می‌شود. هر عمل سخن، به خودی خود محل

تکثیر عمل‌های زبانی متنوع و گوناگونی است که یکدیگر را دنبال کرده و پشت سر می‌گذارند. به عبارت دیگر، هر عمل سخن، محل تولید و تکثیر گفتمان‌های درهم تنیده و زنجیره‌ای است که می‌توانند در هر لحظه در دل خود گفتمانی منحصر به فرد و متکی بر حضور را رقم زنند. در اینجا است که می‌توان سخن را عملی دانست که قادر به ارائه طرح‌واره‌ای هوشمند از فرایندی که در آن قرار گرفته است. مطالعه چنین فرایندی خود شرایط تولید معنا را فراهم می‌سازد. یکی از مهمترین طرح‌واره‌های فرایندی هوشمند در حوزه سخن، طرح‌واره تنش است که دارای دو بعد فشاره‌ای و گستره‌ای است. بر اساس منطق حاکم بر چنین فرایندی، بعد فشاره‌ای همان بعد عاطفی است که از حساسیت بالایی برخوردار است؛ و بعد گستره‌ای همان بعد هوشمند است که سبب گشایش، تعدد و فاصله می‌گردد. به عقیده فوتنی و زیلبرگ «فشاره همان انرژی است که سبب می‌شود تا احساس و ادراک زنده‌تر بروز نمایند و گستره همان ساختارهای کمی است که در دنیای احساس و ادراک، جریان شوش‌گر^۱ حسی - ادراکی را هدایت یا کنترل می‌نماید» (فوتنی و زیلبرگ، ۱۹۹۸، ص ۱۴) تفاوت چنین فرایندی با فرایند روایی کلام در این است که در فرایند روایی کنش‌گر بر حسب برنامه‌ریزی منطقی و شناختی پس از طی مراحل عبور از «وضع ابتدایی به وضع ثانوی» (شعیری، ۱۳۸۱، ص ۷۹) را ممکن می‌سازد. در حالی که در بعد تنش، بدون هیچ برنامه‌ای، معنا امکان بروز می‌یابد. تعامل بین دو بعد فشاره‌ای و گستره‌ای یا ما را به سوی فشاره عاطفی هدایت می‌کند، که در این صورت تنش در بالاترین شکل آن تحقق می‌پذیرد، و یا ما را با گستره شناختی مواجه می‌سازد، که در این حالت با افت تنش عاطفی و گستردگی بالایی که رهایی سخن را در بر دارد، روبه‌رو می‌شویم. پس، می‌توان نتیجه گرفت که فشاره بالا در فرایند تنش، یعنی تحقق بعد عاطفی و گستره بالا در همان فرایند، به معنی تحقق بعد شناختی است.

بر اساس تعاریف بالا می‌توان گفت که طرح‌واره فرایند تنش گفتمان یعنی حرکتی جهت‌دار که دو بعد دارد: یا این حرکت حرکتی است به سوی فشار و تنش بالا و یا این که حرکتی است به سوی گستردگی و افت فشار که رفع تنش را به دنبال دارد. همین حرکت‌ها هستند که سبب افزایش یا کاهش فشار و همچنین محدودیت یا گستردگی فضا می‌شوند. طرح‌واره فرایند تنش گفتمان دارای چهار گونه است. این طرح‌واره بر اساس نظریه ژاک

۱- واژه شوش‌گر در تقابل با واژه کنش‌گر انتخاب شده است و معنای عاملی عاطفی و یا غیرکنشی را در بر دارد.

فونتنی از اصل محور X و Y پیروی می‌کند. «محور X همان محور فشاره‌های (درونه) عاطفی و محور Y همان محور گستره‌های (برونه) شناختی است» (فونتنی، ۱۹۹۸، ص ۶۷). تعامل دو محور X و Y به وجود آورنده «چهار گونه تنشی» (همان، ص ۱۰۴) است که به ترتیب به ارائه آن‌ها می‌پردازیم.

الف) طرح‌واره فرایندی افت یا تنزل فشاره عاطفی و اوج گستره شناختی؛ این طرح‌واره، ما را با فرایندی مواجه می‌سازد که می‌توان آن را به گذر از شوک عاطفی یا هیجانی شدید به سوی نوعی گشایش، یا انبساط معنایی، که همان گستره‌های شناختی‌اند، تعبیر کرد. در این حالت است که در گفتمان، فشاره‌های عاطفی افت کرده و گستره‌های شناختی در اوج قرار می‌گیرند.

می‌توان مثال‌های متفاوتی را برای تفهیم هر چه بهتر این فرایند ارائه کرد. در حوزه موسیقی سنتی ایران دو عنصر آواز و تصنیف هر کدام به نحوی ما را با تعاملی از این نوع روبرو می‌کنند. در واقع، تصنیف بیشتر تأکید بر ایجاد شور و هیجان و بالا بردن فشاره عاطفی در شنونده دارد و زمانی که این عمل به اوج خود می‌رسد، جهت‌رهایی از این فشاره بالا و ایجاد گشایش و انبساط در گفتمان، آوازی به دنبال آن می‌آید که سبب کاهش شوک هیجانی و آرامش می‌شود؛ چنین چیزی گستره کمی را به دنبال دارد.

می‌توان مثال دیگری را از حوزه تبلیغات وام گرفت. بسیاری از آفیش‌های تبلیغاتی از دو جریان تبلیغاتی گفتمانی در تعامل سود می‌جویند: یک جریان اصلی و مرکزی که بالاترین نقطه‌گیری در آفیش محسوب می‌شود و جایگاهی است که به طور بسیار فشرده معرف کل گفتمان است. این همان منطقه‌ای است که به دلیل برخورداری از بیشترین تأکید نشانه‌ای، قادر به جذب سریع و مستقیم نگاه بیننده است. جریان دیگری که نسبت به جریان قبلی فرعی محسوب می‌شود و سعی در ارائه اطلاعات بیشتر یا ثانوی و دلایل متقاعدکننده و بالاخره ایجاد شناخت بیشتر در بیننده نسبت به شیء مورد تبلیغ دارد. در این‌جا نیز ما از فشاره بالا به سوی گشایش و گستره شناختی هدایت می‌شویم. در گفتمان ادبی نیز می‌توان چنین رابطه تنشی را با ارائه مثالی از سهراب سپهری به خوبی نشان داد.

«ای همه سیم‌ها،

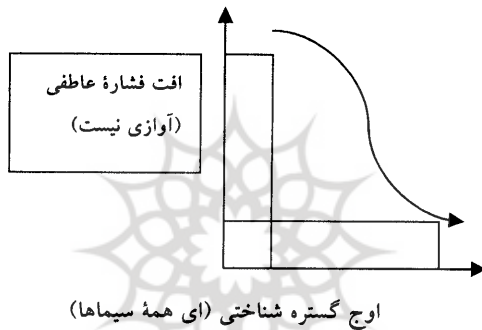
در سرای ما زمزمه‌ای، در کوچه ما آوازی نیست.

شب، گلدان پنجره ما را ربوده است.

پردهٔ ما، در وحشت نوسان خشکیده است.
پرتو فانوس ما، در نیمه راه، میان ما و شب و هستی مرده است.
(...)

ای همهٔ هشیاران! بر چه باغی در نگشودیم، که عطر فریبی بر تالار نهفتهٔ ما نریخت؟
غبار آلودهٔ راهی از فسانه به خورشیدیم»

(سپهری، ۱۳۶۸، صص ۲۱۰-۲۰۹)



همان‌طور که مشاهده می‌کنیم، در همه جای این گفتمان با افت فشاره‌های عاطفی مواجه‌ایم: «آوازی نیست، خشکیده است، ربوده است، مرده است»، همه و همه حکایت از تنزل شدید درونه‌های عاطفی دارد؛ چرا که «گلدان پنجرهٔ ما، پردهٔ ما، پرتو فانوس ما»، همه و همه درونه‌هایی‌اند سوخته و از رونق افتاده‌اند. و این در حالی است که گستره‌های کمی به اندازهٔ ابعاد یک جهانند: «بر چه باغی در نگشودیم، از فسانه تا خورشید»، حکایت از وسعت گستره‌های شناختی دارد. پس می‌بینیم که طرح‌وارهٔ فرایند تنشی گفتمان در اینجا از افت یا تنزل شدید فشاره‌های عاطفی تبعیت می‌کند.

ب) طرح‌وارهٔ فرایندی افزایش یا اوج فشارهٔ عاطفی و افت گستره شناختی؛ این طرح‌واره که نقطهٔ مقابل طرح‌وارهٔ قبلی است، ما را به سوی آنچه که می‌توان آن را اوج یا فشارهٔ نهایی نامید، هدایت می‌کند. یعنی این که کلیهٔ عناصر و نشانه‌های مطرح به گونه‌ای عمل می‌کنند که ما به سوی آنچه که نقطهٔ انفجار یا شوک نهایی نامیده می‌شود، هدایت می‌شویم. این نقطهٔ اوج که خود بر تمام راهبردهای نشانه-معنایی گستردهٔ قبلی استوار است، به نحوی

چکیده و فشرده همه جریاناتی است که قبل از آن ارائه شده‌اند. در این حالت، افزایش فشارهای عاطفی با کاهش و محدودیت شدید فضای گستره‌ها برخورد کرده و نتیجه آن محوری با گستره شناختی پایین و اوج فشاره عاطفی است. «صدای پای آب» سپهری مثال‌های گوناگونی از چنین فرایندی را در اختیار ما می‌گذارد که فقط بخشی از آن را ارائه می‌دهیم. در این مثال، زندگی که عنصری گسترده از نظر زمانی (طول زندگی) و مکانی (فضای زندگی) است، فقط در عناصر عاطفی بسیار فشرده و با فشاره بالا معنا می‌یابد و خود دارای هیچ گستره‌ای که بتواند سبب شناخت آن شود، نیست. به دیگر سخن، زندگی خلاصه شده است در گونه‌های عاطفی که از فشاره بالا برخوردارند:

«زندگی چیزی نیست، که لب طاقچه عادت از یاد من و تو برود.

زندگی جذبه دستی است که می‌چیند

زندگی نوبر انجیر سیاه در دهان گس تابستان است.

زندگی، بعد درخت است به چشم حشره.

زندگی، تجربه شب پره در تاریکی است.

زندگی، سوت قطاری است که در خواب پلی می‌پیچد.

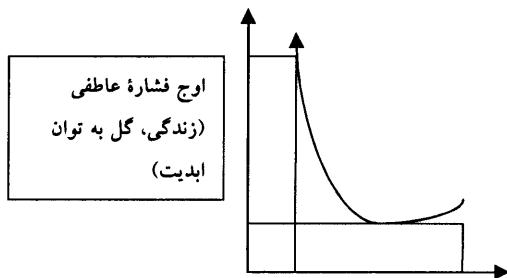
زندگی، یافتن سکه دهشاهی در جوی خیابان است.

زندگی، «مجذور» آینه است.

زندگی، گل به «توان ابدیت»،

زندگی، ضرب زمین در ضربان دل ما...

(سپهری، ۱۳۶۸، صص ۲۹۱-۲۹۰)



افت گستره شناختی (زندگی چیزی نیست)

همان‌طور که می‌بینیم در گفتمان بالا، آنچه که به زندگی اهمیت می‌بخشد، گستره‌های کمی آن نیست، بلکه گونه‌های عاطفی آن است که نشانگر رشد یا افزایش نامحدود درونه‌های کیفی آن است («زندگی، سوت قطاری است...»).

مثال‌های دیگری نیز در همین ارتباط وجود دارد. بسیاری از رمان‌های هراس‌انگیز یا وحشت‌زا بر همین راهبرد تنشی استوار است. یعنی این‌که این رمان‌ها آرام آرام ترس را در خواننده ایجاد می‌کنند؛ تا جایی که خواننده دیگر از شدت ترس قادر به ادامه خواندن رمان نیست و یا این‌که رمان به نقطه پایانی خود رسیده است.

در سینما نیز به خوبی می‌توان همین فرایند را تجربه کرد. هر گاه که جریان مونتاژ فیلمی شیوه‌ای را برگزیند که بر اساس آن بیننده را از پلانی باز، گسترده، متعدد و متکثر به سوی پلانی متمرکز، محدود، بسته و یا پلانی بسیار نزدیک هدایت کند، ما با فرایند هدایت به سوی اوج فشاره عاطفی یا شوک هیجانی مواجه می‌شویم. البته عکس همین قضیه نیز صادق است. یعنی این‌که مونتاژ فیلم می‌تواند از پلانی بسیار نزدیک، محدود و بسته ما را به سوی پلانی باز، روایی یا توصیفی با افق نشانه-معنایی بسیار وسیع سوق دهد، که در این حالت فرایند حاکم همان فرایند افت یا تنزل فشاره‌های عاطفی است.

درباره مسابقات ورزشی نیز می‌توان همین فرایند را تحقق‌پذیر دانست. مشروط بر آن‌که با نگرش گفتمانی به سراغ بررسی چنین مسابقاتی برویم. به عنوان مثال، در یک نیمه از مسابقه فوتبال چهل و پنج دقیقه‌ای، تمام برنامه‌ریزی‌های عوامل درون گفتمانی (بازیگران) اعم از پاس‌کاری‌ها، شوت‌های از راه دور و نزدیک، دریبل‌ها، تغییر پی در پی نقطه بازی و آفسایدگیری‌ها و غیره برنامه‌هایی روایی‌اند که در زیر مجموعه گستره‌های شناختی جای می‌گیرند. اما همه این برنامه‌ها برای این است که ما به نقطه اوج یا فشاره بالا که همان جای دادن توپ در دروازه است، نزدیک شویم. به محض این‌که عمل گل‌زنی تحقق می‌یابد، شوک هیجانی و انفجار عاطفی نیز تحقق می‌پذیرد. تماشاگران از جای خود به بالا می‌پرنند، بازیگران گل‌زن دست به حرکات نمایشی یا آکروباتیک می‌زنند و گزارشگر فوتبال نیز فریاد گل، گل سر می‌دهد. اینها همه نتیجه یا چکیده همان برنامه‌ای است که بازیگران در مدت طولانی در زمین پیاده می‌کنند تا در جایی به نتیجه مطلوب و هیجان‌انگیز گل دست یابند که این نیز نشانه اوج فشاره عاطفی است.

ج) طرح‌واره فرایندی اوج همزمان قدرت فشارها و گستره‌ها؛ در این حالت ما هم با افزایش فشار بر روی محور عاطفی و هم با رشد فضای گستره‌ای بر روی محور کمی یا شناختی مواجه‌ایم. پس، بر روی هر دو محور حرکتی رو به رشد و صعودی وجود دارد. به دیگر سخن، هر چه بر قدرت فشارها افزوده می‌شود، به همان میزان بر قدرت گستره‌ها نیز افزوده می‌گردد. در این صورت، هیجان‌ات و منطق‌شناختی پا به پای یکدیگر پیش می‌روند و رشد فشارها با رشد گستره‌ها همراه است.

باز هم می‌توان با مثالی از سهراب سپهری این نوع رابطه فرایندی را که رابطه‌ای هم سو از نوع صعودی است، به خوبی نشان داد.

«در بنبندیم به روی سخن زنده تقدیر که از پشت چپ‌های صدا می‌شنویم.

پرده را برداریم:

بگذاریم که احساس، هوایی بخورد

بگذاریم بلوغ، زیر هر بوته که می‌خواهد بیتوته کند.

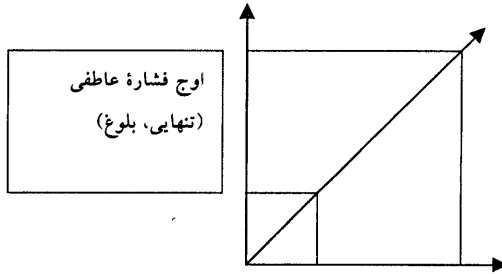
بگذاریم غریزه پی بازی برود.

کفش‌ها را بکند و به دنبال فصول از سر گل‌ها بپرد.

بگذاریم که تنهایی آواز بخواند. چیز بنویسد. به خیابان برود».

(سپهری، ۱۳۶۸، ص ۲۹۷)

همان‌طور که مشخص است، هر چه بر وسعت گستره‌ها افزوده می‌شود، فشارهای عاطفی نیز در اوج قرار گرفته و بر انرژی تنشی آن‌ها افزوده می‌شود. احساس بهتر با برداشتن پرده (باز کردن فضا)، بلوغ بهتر با بیتوته کردن آن در زیر هر بوته (کمیت و تعدد)، غریزه بهتر با (فشاره بالا) با دنبال نمودن فصول و پریدن از سر گل‌ها (گسترده‌گی حرکت) و تنهایی بهتر با به خیابان رفتن به دست می‌آید. همه اینها به خوبی نشان می‌دهد که دو جریان عاطفی (درونی) و شناختی (بیرونی) در تعامل با یکدیگر قرار می‌گیرند و به این ترتیب فرایند تنشی اوج هم زمان فشارها و گستره‌ها تحقق می‌یابد.



اوج گستره شناختی (به خیابان برود)

برای درک بهتر این رابطه، می‌توان مثال‌های دیگری از گفتمان‌های غیر متنی نیز ارائه کرد. مراسم آیین‌های مذهبی از جمله مراسم عاشورای حسینی از نوع گفتمان‌هایی است که در آن فشاره و گستره رابطه‌ای هم‌سو از نوع مثبت دارند. در این رابطه، گستره و فشاره، یکدیگر را نقض نمی‌کنند، بلکه هر دو روندی رو به رشد دارند. هر چه بر تعداد عزاداران افزوده می‌شود، هر چه فضای عزاداری گسترده‌تر و یا بر تعدد نشانه‌های مقدس، مثل غلم عزاداری، افزوده گردد، فشاره‌های عاطفی (هیجان مراسم) نیز به اوج می‌رسند و مراسم شور و حال بیشتری پیدا می‌کند. پس هر چه تعداد عزاداران شرکت‌کننده در مراسم بیشتر باشد، صدای فریادهای حسین حسین و یا صدای دست‌هایی که بر سر و سینه کوبیده می‌شوند، اوج می‌گیرد و همین امر سبب اوج شور و حال مراسم می‌گردد. بنابراین، می‌بینیم که در این جا یک فاکتور کمی که همان گستره شناختی است، وجود دارد که تقویت آن سبب تقویت فاکتور کیفی یعنی فشاره عاطفی می‌گردد.

د) طرح‌واره فرایندی کاهش هم زمان قدرت فشاره‌ها و گستره‌ها؛ در این حالت، ما با افت بعد عاطفی فشاره‌ها بر روی محور درونه‌ها مواجه‌ایم؛ همان‌طور که بر روی محور برونه‌ها نیز از گستردگی گستره‌های شناختی کاسته می‌شود. در واقع، افت هم زمان فشاره‌ها و گستره‌ها نوعی رابطه هم‌سو اما از نوع منفی را به وجود می‌آورد.

پس، کاهش قدرت گستره‌ها با کاهش قدرت فشاره‌ها هم‌خوانی دارد. در بسیاری از موارد، این کاهش قدرت نوعی بی‌ارزشی عمومی را بر دنیای گفتمان حاکم می‌سازد. گویا که

دیگر چیزی که بتوان آن را ارزش نام‌گذاری کرد، وجود ندارد. بلکه ما با یک سری فرا ارزش^۱ مواجه‌ایم که در انتظار قدرت یافتن از نظر فشاره‌ای و گستره‌ای هستند تا این‌که بتوانیم به سوی نظام ارزشی یا نوعی ارزش‌گذاری پیش رویم. مثال بارز چنین فرایندی را می‌توان در معادلات سیاسی کشورها یافت. بسیاری از حوادث، وقایع یا اعمال سیاسی که در گوشه و کنار دنیا رخ می‌دهد، در بعضی از کشورها فاقد بازتاب سیاسی است. این در حالی است که همین وقایع می‌توانند در کشورهایی هم از بازتاب سیاسی شدید برخوردار باشند. اما زمانی که برخی از اتفاقات سیاسی در بعضی از کشورها فاقد هر گونه موضع‌گیری سیاسی بوده و حتی در رسانه‌های آن کشورها نیز صحبتی از این گونه وقایع به میان نمی‌آید، ما با نوعی بی‌تفاوتی، سردی نسبت به آن وقایع یا موضع‌گیری خنثی مواجه‌ایم. یعنی این‌که آن مسأله سیاسی فاقد هر نوع بار فشاره‌ای یا گستره‌ای برای کشورهایی است که نسبت به آن هیچ عکس‌العملی ندارند. نه آن مسأله در رسانه‌ها طرح می‌گردد (بعد گستره‌ای) و نه این‌که هیچ احساسی نسبت به آن پدید می‌آید (بعد فشاره‌ای). پس، آن مسأله خاص هیچ جایگاهی را از نظر شناختی و عاطفی به خود اختصاص نداده است. در هنرهای انتزاعی نیز گاهی با همین کاهش قدرت یا افت شدید عناصر شناختی (گستره‌ها) و عاطفی (فشاره‌ها) مواجه‌ایم. که البته در اینجا چنین فرایندی نوعی راهبرد گفتمانی است که هدفمند نیز می‌باشد. یعنی این‌که گفتمان هنری ما را با دنیایی مجازی که هنوز در آن هیچ چیز جایگاهی ندارد و هیچ موضعی نسبت به آن پدیدار نشده است، مواجه می‌سازد. به عنوان مثال، در نمایش، گاهی ما با صحنه‌ای خالی، بدون بازیگر و بدون شیء مواجه می‌شویم. صحنه‌ای بدون نشانه، سرد و خنثی که امکان هر نوع موضع‌گیری معنایی را از ما می‌گیرد. در اینجاست که قدرت فشاره‌ها و گستره‌ها به صفر می‌رسد. در تابلوهای نقاشی نیز همین اتفاق میسر است. تابلوهایی انتزاعی وجود دارند که در آن‌ها هیچ نشانه‌ای به تثبیت نرسیده است و هیچ چیز جایگاهی ندارد. در گفتمان ادبی نیز «صدای پای آب» اثر سهراب سپهری به خوبی نشان دهنده این رابطه تنزلی است.

۱- دنی برتراند (Bertrand, 2000, p.267) فرا ارزش را «پیش درآمدی لازم برای شکل‌گیری ارزش می‌داند». در حقیقت، فرا ارزش‌ها تضمین‌کننده شرایط ظهور و ادامه حیات ارزش‌ها در گفتمانند. فرا ارزش را می‌توان به سایه ارزش یا ارزش ارزش نیز تعبیر کرد.

«پشت سر نیست فضایی زنده.

پشت سر مرغ نمی‌خواند.

پشت سر باد نمی‌آید.

پشت سر پنجره سبز صنوبر بسته است.

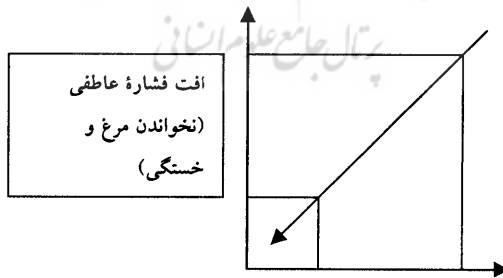
پشت سر روی همه فرفره‌ها خاک نشسته است.

پشت سر خستگی تاریخ است.

پشت سر خاطره موج به ساحل صدف سرد سکون می‌ریزد.»

(سپهری، ۱۳۶۸، ص ۲۹۵)

همان‌طور که می‌بینیم، عدم وجود فضای کمی در پشت سر، مرگ فضای کیفی را در بر دارد و به این ترتیب تبانی منفی بین دو فضا وجود دارد. تهی بودن فضای پشت سر، پژمردگی و تهی بودن معنا را به دنبال دارد. هیچ قدرتی وجود ندارد که بتواند تضمین‌کننده حرکت صعودی چه از نظر کیفی و چه از نظر کمی باشد. عدم فضا در پشت سر برابر است با نخواندن مرغ، نیامدن باد، بسته بودن پنجره سبز و خستگی تاریخ. پس، گونه‌های عاطفی به همان اندازه ناکارا و ضعیف‌اند که گونه‌های شناختی و کمی. محور X و Y زیر نشان دهنده افت هم زمان فشاره و گستره است.



افت گستره شناختی (عدم فضا در پشت سر)

مجموعه بررسی‌های مربوط به طرح‌واره تشیی فرایند گفتمان که تا اینجا شاهد آن بودیم، نشان دهنده این موضوع مهم است که عمل سخن جریان تولید زنده زبانی است. یعنی این‌که

مرتبط با «شدن»^۱ است. بر خلاف گفتمان‌های روایی که منجمد، بسته، کلیشه‌ای و قطعیت یافته‌اند، در گفتمان‌های دارای ویژگی تنشی همه چیز در تعامل بین فشارها و گستره‌ها رقم می‌خورد. یعنی این که ما با فرایندی روبه‌رو هستیم که در آن هیچ چیز قطعیت ندارد، به همین دلیل است که در چنین فرایندی، سخن دارای هویت معنایی باز و متکثر است. به عبارت دیگر، نمی‌توان هیچ نوع توقفی را برای مدلول‌های آن در نظر گرفت. در این حالت است که مدلول‌های سخن پیوسته در حال تکثیرند و ما با گونه گفتمانی منعطف و زنده مواجه می‌شویم. پس ما، تنوع و تکثر سخن، افق‌های باز آن، تکثیر پیوسته گونه‌های مدلولی در آن، عدم قطعیت معنا و سیر تکاملی آن را مدیون فرایند تنشی گفتمانیم. چرا که در چنین فرایندی شکل‌گیری گفتمان تابع نوعی حضور نشانه- معناساختی است که از حداقل تا حداکثر، از بسیار کم تا بسیار زیاد، از بسیار نزدیک تا بسیار دور، ... در نوسان است.

نتیجه‌گیری

مطالعه فرایند تنشی گفتمان که در این مقاله به آن پرداختیم، نشان دهنده این موضوع است که گفتمان از نظر تنشی دارای دو بعد مهم شناختی و عاطفی است. بعد شناختی سبب ایجاد گستره‌های گفتمانی می‌گردد که به علت کمی بودن، دارای جنسی دالی است. بعد عاطفی به وجود آورنده فشارهای گفتمانی است که گونه‌های کیفی گفتمان را رقم می‌زند و به همین دلیل دارای جنسی مدلولی است. از تعامل همین دو بعد است که دو نوعی رابطه تحت عنوان هم‌سو و ناهم‌سو در گفتمان شکل می‌گیرد. همان‌طور که مشاهده کردیم، رابطه هم‌سو حکایت از رشد مثبت و یا منفی، اما همگون عناصر شناختی و عاطفی بر روی محور X و Y دارد. یعنی این که عناصر در ارتباط با یکدیگر با سیر نزولی و یا سیر صعودی را طی می‌کنند. و رابطه

۱- بر اساس نظریه تنشی، «شدن» در نشانه- معناسازی متعلق به حوزه‌ای است که مسوولیت تولیدات گفتمانی را عهده‌دار است. «چنین مسوولیتی یعنی نظارت و کنترل همه تغییرات گفتمانی متعلق به حوزه حضور و همه گستره‌ها (انبساط‌ها) و فشارهای (انقباض‌ها) مربوط به آن. از این دیدگاه، مقوله‌هایی که شدن نشانه معناساختی تابع آن‌ها می‌باشند عبارتند از: قبض/ بسط، حاضر/ غایب، بسته/ باز» (Fontanille et Zilberberg, 1998, p.114). به این ترتیب، تولید سخن را مرتبط با شدن دانستن یعنی آن را تابع فرایند و نه سیستم دانستن. و سخن را فرایندی دانستن یعنی این که آن را تابع تعامل، تبانی، چالش، حضور، غیاب، آشکارسازی، پنهان‌سازی، گستره و فشار دانستن که همه اینها در گفتمانی اتفاق می‌افتد که فعال و از قبل تثبیت نیافته است. گفتمانی که هیچ چیز آن از قبل تعیین نشده است و مبتنی بر ارجاعات بیرونی نیست.

ناهم‌سو (معکوس) به معنای رشد مثبت یک عنصر و رشد منفی عنصر دیگر است. به این ترتیب، اگر گونه شناختی سیر صعودی داشته باشد، گونه عاطفی سیر نزولی دارد و بالعکس. نتیجه مهمی که از این رابطه‌های تنشی به دست می‌آید، این است که عناصر شناختی و عاطفی می‌توانند هر یک در گفتمان از صفر تا بی‌نهایت در نوسان باشند. به همین دلیل است که در بسیاری از گفتمان‌ها به ویژه گفتمان‌های غیر روایی، دیگر نمی‌توان عناصر نشانه-معنایی را تثبیت شده و تک بعدی دانست. نکته مهم دیگر این است که بر خلاف معنی‌شناسی ساختارگرا که در آن معنی نتیجه رابطه تقابلی و تضاد می‌باشد، در گفتمان تنشی و نشانه-معناشناسی، معنا نتیجه رابطه تعاملی بین عناصر کمی و کیفی، تحرک عناصر نشانه-معنایی و نوسان آن‌ها در سطح گفتمان با توجه به محور X و Y می‌باشد.

منابع

- ۱- سپهری، سهراب، هشت کتاب، تهران، طهوری، ۱۳۶۸.
- ۲- شعیری، حمیدرضا، میانی معناشناسی نوین، تهران، سمت، ۱۳۸۱.
- 3- Benveniste E., *Les problèmes de linguistique générale*, Paris, Gallimard, 1974.
- 4- Bertrand D., *Précis de sémiotique littéraire*, Paris, Nathan, 2000.
- 5- Courtés J., *La sémiotique du langage*, Paris, Nathan, 2003.
- 6- Fontanille J., *Sémiotique du discours*, Limoges, Pulim, 1998.
- 7- Fontanille J. et Zilberberg Cl., *Tension et signification*, Sprimont-Belgique, Pierre Mardaga, 1998.
- 8- Jeandillou J.F., *L'Analyse textuelle*, Paris, Armand Colin, 1997.
- 9- Parret H., "Présence" in *Nouveaux actes sémiotique*, n° 76-77-78, Limoges, Pulim, 2001.